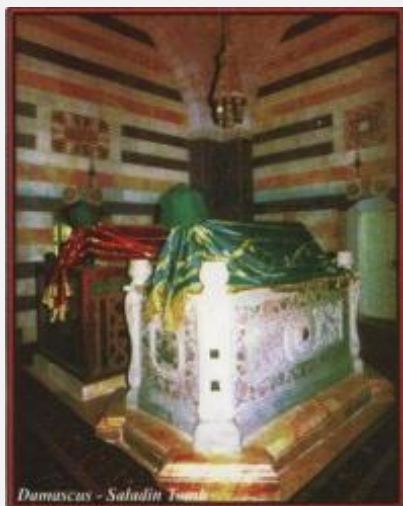


معاویه و سلسه سفیانی

پس از رحلت علی (ع) معاویه خود را به امارت مومنان اعلام کرد و پیش از آن او را فقط امیر خطاب می کردند .



پس از رحلت علی (ع) معاویه خود را به امارت مومنان اعلام کرد و پیش از آن او را فقط امیر خطاب می کردند . در کوفه شیعیان با حسن بن علی (ع) بیعت کردند و اوبا لشکری که پدرش در روزهای آخر عمر خود فراهم کرده بود به قصد جنگ بیرون آمد ، قیس بن سعد بن عبادہ را با دوازده هزار نفر به عنوان مقدمه لشکر پیش فرستاد و خود وارد مدائن شد . ا ز آن طرف هم معاویه با لشکر خود به نزدیکی موصل فرود آمد . روزی درلشکر حسن بن علی (ع) کسی ندا در داد که قیس بن سعد کشته شد ، فرار کنید . به شنیدن این ندا مردم به هم ریختند و جمعی سراپرده حسن (ع) غارت کردند و حتی فرش زیر پای او را کشیدند و یکی از شورشیان خنجر بران امام زد . با این وضع مسلم شد که با چنین مردمی به جنگ معاویه و لشکر منظم ومطیع او رفتن روی ندارد . بدین جهت حسن (ع) با معاویه وارد مکاتبه و مذاکره صلح شد و بران قرار گرفت که موجودی بیت المال کوفه را امام حسن بردارد با خراج دارا بگرد و از کار کناره کند ، و نام علی (ع) را هم پیش حسن (ع) به زشتی نبرند و دشنام ندهند . امام حسن (ع) با سایر اهل بیت به مدینه رفتند و معاویه وارد کوفه شد (41 هجری) .

ولی قیس بن سعد با وجود این صلح تسلیم نشد با عده خود برای مقاومت همچنان ایستاده بود . این قیس بن سعد با وجود این صلح تسلیم نشد با عده خود برای مقاومت همچنان ایستاده بود . این قیس یکی از دهات عرب بود و معاویه از او بیم داشت . پس صلح جداگانه ای با او نیز منعقد کرد بر آنکه شیعیان همه در امان باشند و کسی متعرض آنها نشود .

زیادبن ابیه را که از مدتی پیش در نظر گرفته بود به ولایت بصره و ماورای آن یعنی ایران منصوب کرد . زیاد را نخستین بار مغیره بن شعبه در زمان عمر موقعی که والی بصره شده بود استخدام کرد چون خط و سوادی داشت و جوان زیرک و با کفایتی بود. بعدها علی بن ابی طالب (ع) او را به والیگری فارس فرستاد و او در آنجا بود که علی (ع) کشته شد و معاویه به خلافت نشست ، ولی بر معاویه یاغی شد . معاویه فرزندان زیاد را در بصره حبس و اموالش را ضبط کرد ولی این تهدید مفید نشد . عاقبت مغیره بن شعبه را با آشنایی که با زیاد داشت نزد او فرستاد تا براو ثابت کرد که صرفه در رفاقت با معاویه است و « به ملامت مردم گوش نباید داد « . زیاد نزد معاویه آمد و به حزب او پیوست ومعاویه از فرط علاقه ای که به جلب او داشت او را رسماً برادر خود قرار داد .

و از آن پس به حکم معاویه بایستی زیاد را زیادبن ابی سفیان می نامیدند .

معاویه زیاد را روز به روز بالا می برد تا آنکه حکومت بصره و توابع ایران ومضافات را به او واگذارکرد و پس از مغیره بن شعبه (45 یا 50 هـ) ولایت کوفه را نیز ضمیمه او کرد . زیاد در حکومت ، سیاست سخت و خشنی را که معاویه می خواست پیش گرفت و در بصره و کوفه نافرمانان و مخالفان حکومت را به شدت تعقیب کرد . در کوفه مردم را به چهارده دسته قسمت کرد و برای هر قسمت رئیسی از خود آنها انتخاب کردو اورامسئول خلافتی آن قسمت قرار داد و به قول خودش « بی گناه را به جرم گناهکار مؤاخذہ می کرد « . در دروره زیاد چندین هزار نفر در بصره و کوفه محکوم به قتل شدند و در نتیجه امنیت و آرامش عجیبی پیدا شد که حتی در راههای بیابان کسی جرأت راهزنی نداشت .

عاملان معاویه به دستور خلیفه بر منبرها مرتباً « ابوتراب « را دشنام می دادند و شیعیان او را می جستند و می کشتند . از این مناظر خونین غم انگیز یکی واقعه حجر بن عدی بود . حجر از رؤسای بزرگ کوفه ، بزرگ کوفه ، و چون مرد زاهد و دینداری بود مورد احترام مردم بود . در مسجد وقتی که خطیب به ستایش عثمان ودشنام علی (ع) می پرداخت حجر بیتاب می شد و بر خطیب اعتراض وملامت می کرد . زیاد به دستور معاویه او را با چند تن از دوستانش گرفته به زنجیر کشید و به شام فرستاد . معاویه آن جمع را به وضع عجیبی به قتل رسانید (51 هـ) . این واقعه در عالم اسلامی ان روزبه شدت انعکاس یافت و می گویند قتل آن مرد دیندار حتی د ردل دشمنان شیعه اثر کرد چنانکه عایشه به معاویه گفت این کان حلمک عن حر ، و معروف بود که معاویه در موقع مرگ خود د رحال سكرات گفته است یومی منک یا حجر یوم طویل .

معاویه پس از استقرار سلطنت خود فتوح شرقی و غربی را که در مدت آشوب و جنگهای داخلی سست شده بود از نو برقرار کرد . در ثغرروم لشکر کشیهای زمستانی و تابستانی (مثنی و صائفه) مرتب جریان یافت و هر سال از خشکی و دریا بر قسطنطنیه پایتخت روم شرقی که معاویه همواره آرزوی تسخیر آن را داشت حمله می کردند ولی بدون کامیابی و پادگانی د ر آنجا برای حمله بر کشتیهای

رومی گذاشته بودند و این بود تا زمان یزید که هردو محل را رها کردند. در شمال آفریقا فتوح سابق توسعه یافت و اقوام بربر همه مطیع و مسلمان شدند و شهر قیروان ایجاد شد. دامنه غزو به جزیره سیسیل نیز رسید.

در خراسان عبیدالله بن زیاد که پس از مرگ پدرش والی شده بود به دفع خوارج آنجا مشغول بود. لشکرهای اسلام از جیحون عبور کرده و تا سغد و سمرقند پیش رفته بودند و از طرف سیستان نیز وارد هندوستان شده بودند. دیوان خراج معاویه را مردی از نصرانیهای شام بدست داشت.

مسیحی دیگری طبیب بود و به وسیله این طبیب بود که معاویه سردار خود عبد الرحمن پسر خالد ولید را زهر داد (46 هـ) برای آنکه از حشمت و امکانات سردار نامبرده بیمناک شده بود.

معاویه از چندسال پیش از مرگ خود تصمیم گرفته بود یزید را جانشین خود قرار دهد ولی کار خالی از اشکال نبود برای آنکه اولاً بنای خلافت تا آن زمان بر شوری و انتخاب عموم ی بود نه بر وارث، ثانیاً در رجال بنی امیه اشخاصی بودند که طمع خلافت بعد از معاویه را داشتند از جمله مروان بن الحکم و سعید پسر عثمان و شاید هم زیاد بن ابیه.

بالاخره معاویه یزید را به جانشینی خود اعلام کرد واز مردم برای او بیعت گرفت و از این وقت کار خلافت مثل سلطنت میراث شد. معاویه مخالفین اموی خود را با تطمیع و تهدید خاموش کرد ولی پنج نفر بودند که به این بیعت تن ندادند: حسین بن علی (ع) که پس از رحلت امام حسن (ع) (50 هجری) پیشوای شیعه بود، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر. معاویه خود به مدینه آمد و با یکایک آنها به مذاکره پرداخت و مؤثر نیفتاد و آنها بر امتناع خود پایدار ماندند. معاویه در رجب سال 60 در حال پیری و ناتوانی و بیماری سینه مرد و 75 سال عمر داشت.

معاویه بلند قد، فربه و سفید رنگ بوی با چهره ای عبوس و چشمهای بیرون آمده و ریش بزرگی که به حنا رنگ می کرد. پرخور و تجمل پرست بود و به سبک پادشاهان.

یزید چون به تخت نشست نخستین کارش تعقیب پنج نفر ممتنع بیعت بود. به والی مدینه دستور داد تا با آنها در پیچد و بیعت خواست مخصوصاً از عبد الله بن زبیر و حسین بن علی (ع) که به واسطه موقع شخصی خود بیشتر مایه بیم یزید بودند؛ و آن هردو از فشار والی به مکه پناه بردند.

شیعیان کوفه به حسین (ع) نامه ها نوشتند و رسولان فرستادند و با وعده یاری و جانفشانی حسین (ع) را به کوفه طلب کردند و او مسلم بن عقیل را برای تحقیق حال به کوفه فرستاد. شیعیان دور او جمع شدند و عده زیادی ب یاری حسین با او بیعت کردند. امیر کوفه نعمان بن بشیر از خونریزی احتراز داشت و می خواست بلکه با نصیحت مردم را فرو بنشانند یزید او رامعزول کردو به راهنمایی سرجون مسیحی امارت کوفه را به عبیدالله بن زیادوالی بصره داد، با رنجشی که از عبیدالله داشت. و او به کوفه آمد و به وسیله سران کوفه جماعت را از دور مسلم متفرق مسلم را با عده ای از شیعیان به قتل رسانید. از آن سوی حسین (ع) بر اثر نامه ای که مسلم به او نوشته بود و موافقت کوفیان را در آن شرح داده با اهل و عیال خود و جمعی از آل علی (ع) از مکه بیرون آمده بود و چون به کوفه نزدیک شد عبیدالله، حزن یزید ریاحی تمیمی را با عده ای به جلو گیری او فرستاد و پشت سر او عمر بن سعد وقاص را بالشکری گران از اهل کوفه به قتل روانه کرد و حقیقت آن بود که فرزدق به حسین (ع) گفته بود: «قلوب الناس معک و سیوفهم مع بنی امیه" (حسین ع) چون نفاق اهل کوفه را دید پیشنهاد کرد که بگذرانند برگردد. ولی ابن زیاد این پیشنهاد را رد کرد و جز به تسلیم شدن حسین (ع) راضی نشد و شمر بن ذی الجوشن را که القاکنده این رأی شده بود به لشکر فرستاد، و به دستور او عمر سعد بر حسین (ع) سخت گرفت و آب را بر او بستند و دست به جنگ گشودند، پس حسین (ع) مثل همه مردان بزرگ جهان مرگ با شرافت را بر زندگانی به ذلت ترجیح داد و آن واقعه غم انگیز در کربلا واقع شد (دهم محرم 61 هجری مطابق دهم اکتبر 680 میلادی).

عبدالله زبیر که به عنوان پناهنده همچنان در مکه نشسته بود و برای خلافت خود زمینه سازی می کرد، از واقعه کربلا و هیچانی که در افکار مسلمانان پیدا شده بود، بر علیه دشمن خود یزید استفاده کرد، در صورتی که خود از دشمنان دیرین آل علی بود فرماندهی عمرو بن زبیر برادر عبدالله و میان دو برادر دشمنی بود بر سر عبدالله به مکه فرستاد. عمرو وارد مکه شد و به برادر پیشنهاد تسلیم شدن کرد و برای آنکه قسم خلیفه وفا را نزد خلیفه ببرد، ولی عبدالله پیشنهاد را نپذیرفت و برادرانیز گرفت و به زندان انداخت.

در مدینه جنبش و تشنج شروع شده بود. عتب بن ولید که بار دیگر به منصب سابق خود آمده بود مهاجرین و انصار را وادار کرد که وفدی از خود به شام بفرستد که شاید به دلجوئیها و انعامهای خلیفه براه بیایند. نمایندگان در شام مورد نوازش واقع شدند ولی در بازگشت به مدینه زندگانی عیاشانه خلیفه را برای مردم شرح دادند که خلیفه سگ بازی می کند، با مردم بد معاشرت دارد، شراب می خورد، به بانگ چنگ گوش می دهد و سرانجام مرد بی دینی است. به شنیدن این اخبار مردم مدینه قیام کردند، عبدالله بن حنظله انصاری را به ریاست برداشتند و به تعقیب امویهای شهر پرداختند و آنها در محله مروان بن الحکم که رئیس قوم بود مجتمع و متحصن شدند. یزید از شام لشکری به فرماندهی مسلم بن عقبه مری فرستاد. مدنیها حصاری شدند و خندق زمان پیغمبر را دوباره ساختند، اما شامیها خندق را دور زده از پشت سر با کمک خیانت طایفه بنی حارثه وارد شهر شدند و مدافعین را از پا در آوردند، عبدالله بن حنظله کشته شد (26 ذولحجه 63) شامیها مدینه را قتل و غارت کردند.

اکنون راه فتح مکه باز شده بود ولی مسلم بن عقبه پیش از رسیدن به آنجا مرد، حصین بن نمیر به جای او سردار لشکر شد. مکه را محاصره کردند جنگ نخستین به نفع محاصره کنندگان شد. مقارن آن احوال، خانه کعبه دچار حریق شد و علت آن بنابه روایت واقدی یکی از اصحاب ابن زبیر بود که بر سر نیزه خود آتشی می برد و شراره ای از آن به خانه افتاد و به روایت مدائنی این حادثه به دست خود ابن زبیر واقع شد. به هر حال در بین محاصره خبر مرگ یزید رسید (ربیع الأول 64). پس شامیها مکه را گذاشته به طرف شام بازگشتند. روایت است که در این موقع سردار شامی حصین حاضر شد که ابن زبیر را به خلافت قبول کند به شرط آنکه ابن زبیر

با او به شام برود ولی ابن زبیر این شرط را قبول نکرد . امویهای مدینه نیز با این لشکر هم به شام رفتند . پس از مرگ یزید پسرش معاویه دوم به خلافت نشست ولی چهل روز نکشید که مرد و پس از مرگ او وضع آشفته شد . طوایف قیس که بر طوایف بنی کلب و پیش افتادگی آنها در دولت یزید رشک می بردند (مادر یزید از بنی کلب بود) در شام و بین النهرین به هواخواهی ابن یزید قیام کردند و ضحاک بن قیس فهری (از بنی قیس) که در این موقع امیر دمشق بود خلافت ابن زبیر را بر منبر اعلام کرد . به زودی در سایر ولایات از مصر و حجاز و عراق و خراسان کار بر ابن زبیر قرار یافت ، فقط دو ناحیه اردن (قسمت شمالی شام) حسان بن بجدل کلبی دایی یزید با قوم خود ایستادگی کرد و قصدش آنکه خالد بن یزید را که کودکی بود به خلافت برادر بگذارد . ولی بنی امیه و همراهان آنها برای مشاوره رد محل جاییه (میان دمشق و طبریه) جمع شدند و خلافت را به مروان بن الحکم دادند که پیر و کار کشته و سابقه داری بود ، و خالد بن یزید را ولیعهد او قرار دادند و عمرو بن سعید بن العاصی را که جانشین خالد . بر این شکل با مروان بیعت کردند و او با لشکر کلبی خود به عزم تصرف دمشق حرکت کرد . از آن سوی ضحاک بن قیس از دمشق با لشکری گران به مقابله بیرون آمد و در مرج راهط جنگ در گرفت ، ضحاک کشته شد و لشکریانش گریختند . این جنگ در حقیقت یک جنگ نژادی بود که کلبیها قحطانی و قیسی های عدنانی به تعصب نژادی به روی هم ایستادند . شعرای قحطانی نژاد این فتح را جزء مفاخر قوم خود در شعر یاد می کنند . پس از این نیز در تاریخ وقایع متعدد خواهیم دید که از معارضه این دو نژاد با هم برخاسته است . این تعصب قومی را خلفای اموی برای استفاده خود دامن زدند و رد حقیقت اعراب را پس از مسلمانی دوباره به یاد جاهلیت انداختند .